قصه آن بود که دشمن دهنش آب افتاد
کشتی وحدت ما سخت به گرداب افتاد

آتش فتنه چنان شد که خدا می‌داند
آنقدر دل نگران شد که خدا می‌داند

قصه آن بود که یک طائفه که فتنه ازوست
دوست را دشمن خود خواند، وَدشمن را دوست

آری آن طائفه خود را ز خدا منفک کرد
روی بر سامری آورد به موسی شک کرد

سامری گفت بیایید به شهرت برسیم
با پرستیدن گوساله به قدرت برسیم

سامری گفت که در شور حکومت شعف است
باید این بار به قدرت برسیم این هدف است

آری آن صدرنشینان بنی‌صدر شده
خویش را قدر ندانسته و بی‌قدر شده

گرچه یاران علی بودند سازش کردند
با معاویه نشستند و خوش وبش کردند

نکته‌ها بر لبمان رفت و خریدار نبود
گوش آن طائفه انگار بدهکار نبود

آری آن طائفه می‌گفت:  نصیحت کافی است
خسته‌ایم از سخن مفت! نصیحت کافی است

کم به تطبیق بخوانید ز تاریخ اینجا
خیمه را نیست نیاز این همه بر میخ اینجا

حجت الاسلام جواد محمدزمانی